

## فصل دوم - کالا و تولید کالایی

### 1- کالا چیست؟

#### عوامل دو گانه کالا: ارزش مصرف و ارزش.

مارکس بررسی مناسبات تولیدی و شیوه تولید سرمایه داری را از بررسی کالا آغاز می کند، چرا که تولید سرمایه داری عالی ترین شکل تولید کالائی، متکی بر مالکیت خصوصی است و کالا سلول این ساختار اقتصادی را تشکیل می دهد. درک اندام بفرنج و بهم بافته اقتصاد سرمایه داری زمانی مقدور می شود که سلول تشکیل دهنده آن به درستی شناخته شود.

کوشش برای شناسائی و تحلیل کالا شاید در نظر اول عجیب بنماید. هر کدام از ما که در جامعه سرمایه داری زندگی می کنیم در دریایی از کالاهای گوناگون غرقه ایم. هر روز هزاران کالا را به چشم می بینیم، به خرید و مصرف و تولید و فروش کالاها اشتغال داریم و آن چنان به وجود آن ها خو گرفته ایم که اگر از ما پرسند کالا چیست ؟ شاید در آغاز تعجب کنیم و آن را بحث در بدیهیات بدانیم. با این حال چه بسا میلیون ها انسانی که در شب و روز با کالا سر و کار دارند درباره کالا و ماهیت آن بدقت نیاندیشیده باشند، همچنانکه تمام عمر خود تنفس می کنند ولی کمتر به ترکیب و خواص فیزیکی هوا می اندیشند. راستی کالا چیست ؟

اگر نظری به انواع کالاهای موجود در بازار ببینیم قبیل از هر چیز تنوع آنها توجه ما را به خود جلب می کند. میلیون ها شیئی کاملاً متفاوتی که کمترین شباهتی بهم ندارند - از میخ و پشم و ماست گرفته تا صندلی و هواپیما و کفش و روغن ماشین - کالا نامیده می شوند. چرا؟ در واری گوناگونی و تفاوت آشکار چه خصوصیات و چه ماهیت مشترکی میان آنان موجود است که اطلاق نام واحد را ممکن می سازد؟

نخستین خصوصیت مشترک همه اشیایی که به عنوان کالا در بازار عرضه شده اند آن است که به درد انسان می خورند یعنی می توانند یکی از نیازهای انسانی را بر آورده سازند. این خصوصیت - یعنی سودمندی کالا - ارزش مصرف کالا نامیده می شود. کالاهایی هستند که نیازهای انسانی را به طور مستقیم بر می آورند، یعنی بلاواسطه مصرف می شوند مانند نان، لباس، کفش و غیره. کالاهایی هم هستند که نیاز انسان را به طور غیر مستقیم بر می آورند مانند ماشین بافندگی، ماشین تراش و دیگر ابزارهای تولید و وسایل تولید. مصرف این اشیاء مستقیم نیست ارزش مصرف آن ها در آن است که انسان توسط آن ها شیئی مورد نیاز خود را می سازد. وقتی از چنین نیازهای انسانی سخن می گوئیم که کالاها پاسخگویی آنها دو نکته را باید در نظر بگیریم: نخست اینکه نوع نیاز و منشاء آن مطرح نیست. ممکن است نیاز از شکم سرچشمه بگیرد و یا از تخیل. نان برای سیر کردن شکم لازم است و وسایل تزئینی و آرایش نیاز حاصل از تخیل را بر آورده می سازد. هم نان و هم وسایل آرایشی می توانند کالا باشند دوم اینکه - شیئی که تنها به درد سازنده اش بخورد کالا نیست. کالاهای موجود در بازار به این دلیل کالا هستند که ارزش مصرف اجتماعی دارند. کالا قبل از همه شیئی است که ارزش مصرف اجتماعی دارد. یعنی یکی از نیازهای انسان را بر آورده می سازد. اما خصوصیت مهم تر کالا این است که به دست نیازمند نمی رسد، مگر از طریق خرید و فروش و مبادله. هیچکس نمی تواند کالایی را که در بازار عرضه شده، از قفسه بردارد، مگر این که پول آن را بپردازد. در اینجا خصوصیت اول کالا که نیاز انسانی را بر می آورد در واقع گم می شود. وقتی نان کالا شد، اگر انسان از گرسنگی هم بمیرد تا وقتی پول آن را ندهد، یا کالای دیگری را با نان عوض نکند به نان دسترسی نخواهد یافت.

کالا چنان ارزش مصرف اجتماعی است که تنها از طریق مبادله و خرید و فروش بدست مصرف کننده می رسد و بنابراین کالا باید دارای ارزش مبادله باشد. انسانی که به نان نیازمند است باید بتواند پول و یا کالای دیگری معادل آن به فروشنده نان بدهد. خو گرفتن به وجود کالا و خرید و فروش آن ها سبب می شود که ما معمولاً از خود نمی پرسیم که معادل و یا برابر بودن کالاها یعنی چه؟ میان دو کالایی که با هم مبادله می شوند، چه

نسبت کمی باید موجود باشد و چرا؟ در مقابل یک کیلو نان چند گرم روغن ماشین و چند عدد سوزن باید پرداخت و این نسبت کمی میان کالاها از کجا می آید<sup>(1)</sup>؟  
اقتصاد دانان کلاسیک بورژوازی به این پرسش پاسخی دادند که آغاز فقط آغاز خوبی بود. آنان - اسمیت و ریکاردو - گفتند که کالاها به نسبت کاری که در آن ها نهفته است مبادله میشوند. اما به علت محدودیت تاریخی خویش نتوانستند.

مارکس نخست توجه ما را به این نکته جلب می کند که وقتی دو کالای مختلف با هم مبادله می شوند قاعدتاً باید در این دو کالا کمیت واحدی موجود باشد تا مقایسه آن ها را از نظر کمی ممکن سازد. وقتی یک کیلو نان در بازار معادل ده گرم روغن ماشین و 20 عدد سوزن است قاعدتاً باید بین کالاها یک کمیت مشترک باشد که نه نان است، نه سوزن و نه روغن ماشین. این کمیت مشترک ارزش مصرف آنها نیست، زیرا اولاً ارزش مصرف، کیفیت است و ارزش مصرف نان با ارزش مصرف روغن ماشین یا سوزن قابل مقایسه نیست تا بتوان میان آنها برابری و تعادل برقرار کرد. ثانیاً وقتی دو کالا با هم مبادله می شوند، ارزش مصرف، وجه مشترک آن ها نیست، وجه تمایز آن ها است. هیچ کس ارزش مصرف های مشابه را با هم مبادله نمی کند و علت این که کسی حاضر می شود نان را با سوزن عوض کند به این دلیل است که ارزش مصرف آنها متفاوت است و او به یکی نیاز دارد و به دیگری ندارد.

بنابراین نسبت کمی که میان دو کالا به هنگام مبادله برقرار می شود از کمیت مشترکی حاصل می شود که در هر دو کالا وجود دارد. و آن کمیت مشترک کار انسانی است.

در واقع نیز اگر ارزش های مصرف کالاهایی را که با هم مبادله می شوند کنار بگذاریم برای آن ها تنها یک خاصیت باقی می ماند آن این که همه آن ها حاصل کار انسانند: هم نان، هم سوزن، هم روغن ماشین، هم کفش، هم گرد رختشویی تناسب مبادله میان این کالاها عبارت است از تناسب میان زحمت و کاری که برای تهیه هر یک از آن ها صرف شده است لذا ارزش مبادله کالا برابر است با مقدار کار انسانی که در آن نهفته است ( در توضیحات بعدی این تعریف را دقیق تر خواهیم کرد).

گفتیم که کالا دو خصوصیت دارد: یکی این که دارای ارزش مصرف اجتماعی است و دیگر این که محصول کار انسانی است که از طریق مبادله به دست مصرف کننده می رسد و تناسب مبادله نیز بسته به کاری است که در آن نهفته است .

از این دو خصوصیت کالا، خصوصیت اول که یکی از نیازهای انسان را بر آورد و ارزش مصرف داشته باشد، و طبیعی و فنی است که نان چه کالا باشد و چه نباشد نان است، ماده غذایی معینی است برای تغذیه انسان. اما خصوصیت دوم که ارزش مصرفی از طریق مصرفی از طریق مبادله بدست مصرف کننده برسد خصوصیتی است اجتماعی - اقتصادی که به مناسبات میان انسان ها مربوط می شود. برای توضیح مطلب مثالی می زنیم. چنان که می دانید بسیاری از خانواده های شهری و روستایی ایران حیاطی دارند که در آن گل و درختان میوه کاشته می شود و محصول آن معمولاً در خود همان منزل به مصرف می رسد و برای فروش نیست . دسته گل و یا سیبی را که از حیاط منزل چیده شده است، با دسته گل یا سیب مشابهی که از بازار خریده شده مقایسه کنید، از نظر خصوصیت اول - ارزش مصرف - تفاوتی میان آن ها نیست. دسته گل و سیب چه از حیاط منزل چیده شود و چه از بازار خریده شود نیازهای مشابه انسان را بر می آورد. و نوع و کیفیت سیب و گل نیز بسته به عوامل طبیعی و طرز پروردن آنهاست که به فن باغبانی و علوم کشاورزی مربوط می شود . اما از نظر خصوصیت دوم - یعنی مبادله شدن یا نشدن، میان گل و سیب حیاط منزل با آنچه از بازار خریده شده تفاوت ماهوی وجود دارد. چیدن گل و سیب از حیاط و مصرف آن در خانواده توأم با برقراری هیچ نوع مناسبات اقتصادی - اجتماعی

(1) 1

نیست . اما وقتی همین ارزش های مصرف از بازار خریداری می شود، به دنبال آن شبکه وسیعی از مناسبات اقتصادی - اجتماعی به وجود می آید. وقتی سبب از بازار خریده می شود، خریدار باید پول داشته باشد و به این منظور باید قبلاً در جایی کار کند و یا چیزی فروخته باشد و فروشنده نیز به نوبه خویش باید سبب را از تولید کننده اش بخرد و یا خود موسسه ای برای تولید سبب داشته باشد و برای اداره آن مناسبات معینی با کارکنانش برقرار سازد. و اگر با کمی دقت دنباله این زنجیر را بگیریم متوجه می شویم که خریدن يك کالا از بازار، نشانه وجود چه شبکه وسیعی از مناسبات اقتصادی میان انسان ها است، و به عبارت دیگر این خصوصیت کالا که از طریق خرید و فروش و مبادله به دست مصرف کننده می رسد متضمن چه مفهوم وسیع اجتماعی - اقتصادی است. ما در صفحات بعد این موضوع را به تفصیل بررسی خواهیم کرد. آنچه هم اکنون باید به خاطر سپرد این است که:

**هر شیئی مورد نیاز انسان و هر محصول کار انسانی کالا نیست و نباید مفاهیم شیئی، محصول، فرآورده و نظایر آن را با مفهوم کالا یکی گرفت. در مفهوم کالا رابطه اجتماعی - اقتصادی معینی وارد می شود که در شرایط معین تاریخی پدید آمده است.**

## **2- پیدایش کالا و تولید کالایی**

بررسی های تاریخی ثابت می کند که محصولات مورد نیاز انسان همواره کالا نبوده اند. یعنی از طریق مبادله و خرید و فروش بدست مصرف کننده نمی رسیدند، بلکه بطور مستقیم در اختیار او قرار می گرفته اند. در جامعه اشتراکی بدوی مالکیت مشترک وجود داشت، یعنی همه اشیایی که در يك کمون تولید می شد محصول کار مشترک اعضای کمون بود و توسط خود آن ها بدون آن که مبادله ای انجام شود به مصرف می رسید. هر عضو کمون که به غذا نیاز داشت، می خورد، بدون آن که نان مصرفی خود را در ترازو بکشد و برابر آن، چیزی بپردازد. در آینده - در جامعه کمونیستی - نیز انسان ها برای دسترسی به اشیاء و محصولات مورد نیاز خویش مجبور نخواهند بود مبادله انجام دهند. هر کس هر قدر که استعداد و قدرت دارد برای جامعه کار و تولید خواهد کرد و هر قدر مورد نیاز اوست تحویل خواهد گرفت. بدون این که میان این دو مبادله ای انجام شود .

هم اکنون در جامعه های سوسیالیستی که به سوی کمونیسم می روند نمونه های این نوع روابط پدید آمده و گسترش می یابد. مثلاً در بیمارستان های این کشورها دارو و غذای بیماران کالا نیست و بیماری که در بیمارستان می خوابد، به هر قدر دارو که نیازمند باشد، به او می دهند و هر قدر غذا که برای او ضرور و سودمند باشد، در اختیارش می گذارند و در مقابل آن چیزی نمی گیرند.

محصولات انسانی در شرایط معین تاریخی بدل به کالا شدند و آن زمانی بود که صاحبان و مالکین مختلف، محصولات خود را با هم مبادله کردند و طبعاً این مسئله میان آن ها مطرح شد که چه مقدار از يك محصول را در برابر چه مقدار از محصول دیگر مبادله کنند. محصولات کار انسانی که قبلاً کسی آن ها را با هم مقایسه نکرده بود، با هم مقایسه شدند و از این زمان ارزش مبادله پیدا کردند .

برای این که خصلت تاریخی کالا و مبادله بهتر درک شود، بجاست یاد آوری کنیم که نه تنها در گذشته های دور بلکه تا قبل از پیدایش و گسترش سرمایه داری بسیاری از محصولات کار انسان کالا نبودند و نه برای مبادله بلکه برای مصرف بدون مبادله تولید می شدند. با سلطه سرمایه داری است که همه چیز کالا می شود و این تحول کیفی پدید می آید که حتی نیروی کار انسان نیز کالا می شود. هنوز در کشور ما بقایای اقتصاد پیش از سرمایه داری وجود دارد و نسل معاصر ایران می تواند به چشم ببیند که چگونه اشیاء معین کالا نبوده اند و شاید هنوز هم اینجا و آنجا کالا نباشند، ولی دارند کالا می شوند. تا همین گذشته نزدیک دهقانان و عشایر ایران بسیاری از اشیاء مورد نیاز خویش را خود تولید و مصرف می کردند. برای آن ها نانی که از محصول گندم خود در تنور خانه خویش می پختند کالا نبود . گلیمی که خود می بافتند و زیرپای خویش می انداختند، کالا محسوب

نمی شد، لباس و جوراب و چارقی که خود از پشم و پوست گوسفندان خویش می ساختند کالا نبود. بدین معنا که آن ها برای بدست آوردن این اشیاء با کسی رابطه مبادله برقرار نکرده و شیئی مورد نیاز خویش را با شیئی دیگر مبادله نمی کردند. بلکه آنچه را که خود لازم داشتند تولید و مستقیماً مصرف می کردند. در این اقتصاد طبیعی که البته عقب مانده است، مبادله وجود نداشت و هنوز هم در بسیاری از شهرها و دهات ایران محصولات معین کالا نیست و مردم عادت نکرده اند که آن ها را کالا بدانند. اما با رشد مناسبات سرمایه داری همه چیز به سرعت کالا می شود. در بسیاری از شهرستان ها گل کالا نیست و مغازه ای برای فروش آن وجود ندارد، ولی در تهران کسانی هستند که دسته گل 15 هزار تومانی وارداتی می خردند. به عبارت دیگر گل خود به خود کالا نیست. اما در روند تکامل بدل به کالا شده، تا جایی که به بازار بین المللی راه یافته است.

آنچه هم اکنون در جلوی چشم نسل معاصر ایران می گذرد، قابل لمس ترین بیان این واقعیت است که کالا و مبادله، مقوله های تاریخی است. پدید می آیند، رشد می کنند و مانند هر پیدایش و رشدی پابانی جز نابودی به معنای تحول کیفی ندارند.

بررسی های علمی که تاکنون انجام گرفته نشان می دهد که نخستین مبادله ها در هفت با هشت هزار سال قبل آغاز شد. قبل از آن بشر اولیه مبادله را نمی شناخت. چرا که اصولاً تکامل تولید به حدی نرسیده بود که شرایط مبادله را فراهم آورد. پیدایش مبادله و بدل شدن محصولات کار انسانی به کالا بیانگر مرحله معینی از تکامل تولید است.

### **برای مبادله سه شرط لازم است:**

1- هر یک از دو طرف مبادله، مالک محصول خود باشد.

2- هر یک از آنها محصولی غیر از دیگری تولید کرده باشد.

3- هر یک محصولی بیش از نیاز خود تولید کرده باشد.

این شرایط با تقسیم کار اجتماعی و بالا رفتن بارآوری کار فراهم شد. نخستین تقسیم کار بزرگ اجتماعی زمانی پدید آمد که انسان موفق به اهلی کردن حیوانات شد. بدنیا آمدن قبایل شبنانی خود را از سایرین جدا کردند. دومین حال تقسیم کار بزرگ اجتماعی بدنیا آمدن آن آمد که پیشه وران از کشاورزان جدا شدند. به این ترتیب تولید کنندگان مختلف، محصولات گوناگون تولید کردند، یعنی ارزشهای مصرفی مختلفی به وجود آوردند و در عین حال هر یک در کار خویش تخصص بیشتری یافته، ابزار کار خود را تکامل بخشیدند و از شرایط طبیعی استفاده کردند تا باروری کار خویش را بالا ببرند. بدین ترتیب مبادله پدید آمد و گسترش یافت و خود به یک ضرورت بدل شد. زیرا انسان ها دیگر همه محصولات مورد نیاز خویش را خود تولید نمی کردند، بلکه می کوشیدند تا آن چیزی را تولید کنند که در آن تخصص بیشتری دارند، به این امید و با این اطمینان که از طریق مبادله محصول خویش، سایر نیازمندی های خود را برطرف خواهند کرد.

پیدایش مبادله هنوز به معنای پیدایش کالا نیست. مبادله مدت ها امری تصادفی یا فرعی بود. بدین معنا که دو کمون همسایه مقداری از محصولات خود را که اضافه بر نیازمندی خود آن ها بود با یکدیگر مبادله می کردند. اما از زمانی که پیشه وران جدا شدند، تولید کالایی پدید آمد - بدین معنا که آن ها به جای این که شیئی مورد نیاز خود را بسازند از همان ابتدا این هدف را در برابر خویش گذاردند که محصولی با ارزش مصرف اجتماعی و برای مبادله، یعنی کالا تولید کنند. مثلاً کوزه گر به یک کوزه بیشتر نیاز ندارد و به قول معروف حتی "از کوزه شکسته آب می خورد" یعنی از هزار کوزه ای که می سازد، به زحمت یکی برای مصرف خود اوست. بقیه کالاست: محصولی است که به قصد فروش ساخته شده است. این نوع تولید اجتماعی، که در آن تولیدکنندگان، کالا تولید می کنند، تولید کالایی نامیده می شود.

در جامعه برده داری و فئودالیسم در کنار اقتصاد مسلط، گروه تولیدکنندگان کوچک - پیشه وران - وجود داشت که به تولید کالایی مشغول بودند و کار آنها با گذشت زمان توسعه می یافت. تولید کالایی این

تولیدکنندگان کوچک که در هیچ جامعه ای شیوه مسلط تولید نبوده، تولید کالای ساده نامیده می شود. مشخصات تولید کالای ساده عبارتست از:

- 1- تولید ساده کالای بر مالکیت خصوصی تولیدکنندگان وسایل تولید و لذا محصول تولید مبتنی است.
- 2- تولید ساده کالای بر تقسیم کار اجتماعی مبتنی است و مهارت در تولید محصول معینی را ایجاد می کند.
- 3- بر کار شخص تولیدکننده متکی است و از نیروی کار انسان دیگری بهره کشی نمی کند.

### 3- خصلت دوگانه کاری که در کالا نهفته است: کار مشخص و کار مجرد

گفتیم که کالا دو خصوصیت دارد: ارزش مصرف و ارزش، گفتیم که خصوصیت دوم، خصوصیتی است اجتماعی - اقتصادی که در شرایط ویژه تاریخی پدید می آید. زمانی فرا می رسد که انسان ها با این هدف تولید می کنند که محصول خود را بفروشند. آن ها به تولیدکنندگان کالا بدل می شوند و از این پس - یعنی از زمانی که کار انسانی برای تولید کالا به کار می افتد، ویژگی هائی پیدا می کند که برای شناخت دقیق تر کالا و بررسی تولید کالای و درک ماهیت نظام سرمایه داری باید آن ها را دریافت. نخستین ویژگی کار تولید کننده کالا این است که این کار واحد خصلت دوگانه دارد.

برای تشریح بیشتر دو تولید کننده کالا را در نظر می گیریم که کالاهای متفاوتی - مثلاً "گندم و پیراهن تولید کرده اند و دارند با هم مبادله می کنند. آنها دو ارزش مصرف متمایز و متفاوت تولید کرده اند و به این دلیل کار آن ها از هم متمایز است. اما از طرف دیگر هر دوی آن ها کالا تولید کرده اند - یعنی شیئی که قابل مبادله است و هم اکنون دارند با هم مبادله می کنند. بنابراین کار آنها مشابه و قابل مقایسه است. این دوگانگی را چگونه باید توضیح داد؟ مارکس نخستین کسی است که به این دوگانگی توجه کرده و ریشه های آن را کشف نمود. این کشف در بررسی تولید کالای مبتنی بر مالکیت خصوصی به طور اخص دارای اهمیت ویژه ای است.

مارکس می گوید انسان مولد در زمان تولید محصول کار مشخص انجام می دهد. یعنی با ابزار کار معین و شیوه فنی مشخصی مشغول به کار است. گندم کار با خیش و داس و نظایر آن روی زمین کار می کند و پیراهن دوز با نخ و سوزن و فیچی و پارچه سر و کار دارد. شکل مشخص کار گندم کار و پیراهن دوز کاملاً از هم متمایز است و این خصلت کار است که ارزش مصرف می سازد.

اگر این دو مولد نمی خواستند محصول کار خود را با هم مبادله کنند، اگر دهقان گندمی را که تولید کرده خود می خورد و پیراهن دوز، پیراهن را برای خودش دوخته بود، کار آنها هرگز با هم مقایسه نمی شد و اصولاً قابل مقایسه نبود. اما وقتی این دو مولد کالا تولید می کنند، یعنی قصدشان از تولید ایجاد محصول برای مبادله است، الزاماً مقایسه به میان می آید. پیراهن دوز پیراهنی را که تولید کرده با گندمی که دهقان کاشته مبادله می کند و به عبارت دیگر کار خود را با کار دهقان به مقابله و مقایسه می گذارد، درحالی که این دو کار از نظر شکل مشخص خود قابل مقایسه نیست. پس کدام جنبه و کدام خصلت از کار آن ها با هم مقایسه می شود؟ خصلت مجرد کار بدین معنا که کار این دو مولد کالا اگر چه از نظر شکل مشخص خویش کاملاً متفاوت است. به عنوان کار مجرد انسانی - مجرد یعنی صرفنظر از شکل مشخص چیزی نیست جز صرف مقداری از نیروی فکری و جسمی انسان مولد. گندم کار در همان حالیکه مشغول شخم زنی یا بذرپاشی است نیروی فکری و جسمی معینی صرف می کند، پیراهن دوز نیز در همان حال که مشغول دوختن پیراهن است نیروی جسمی و فکری معینی صرف میکند. شکل مشخص کار آنها دو کیفیت متفاوت است که شباهتی بهم ندارد، اما نیروی فکری و جسمی که این دو انسان مولد در موقع انجام کار صرف کرده اند کمیتی است از نوع واحد که قابل مقایسه است.

بنابراین کار تولیدکنندگان کالا، خصلت دوگانه دارد: از یک سو کیفیت مشخصی است و از سوی دیگر کمیت واحد که در موقع مبادله از شکل مشخص خود جدا می شود و به صورت کار مجرد انسانی - یعنی صرف سودمند نیروی فکری و جسمی انسان، مورد مبادله قرار می گیرد.

خصلت مشخص کاری که در کالا نهفته است، آفریننده ارزش مصرف است و خلصت مجرد همان کار، آفریننده ارزش مبادله .

#### 4- کار فردی و کار اجتماعی

وقتی می گوئیم ده کیلو گندم با یک پیراهن قابل مبادله است، زیرا برای تولید ده کیلو گرم گندم همانقدر نیروی فکری و جسمی انسانی - کار مجرد انسانی - بکار رفته که برای تولید یک پیراهن، نخستین پرسشی که ممکن است مطرح شود این است که وسیله اندازه گیری کار مجرد چیست؟ پاسخ ظاهراً ساده است: زمان کار. برای تولید ده کیلو گندم همان مقدار ساعت کار انجام شده که برای تولید یک پیراهن. اما این پاسخ معمولاً ایرادی به دنبال می آورد و آن این است که در این صورت هر کس تنبل تر باشد نانش بیشتر توی روغن است. چنین می نماید که میان دو پیراهن دوز که یکی فعال تر و ماهرتر بوده و یک پیراهن را در دو ساعت می دوزد و دیگری همان پیراهن را در چهار ساعت، آن کس که کم مهارت تر و کندتر است وضع بهتری خواهد داشت و خواهد توانست هنگام مبادله دو برابر اولی گندم بدست آورد.

این ایراد بجا بود اگر کار انفرادی هر تولید کننده ای ملاک مبادله قرار می گرفت. ولی در تولید کالای هنگام مبادله کار فردی هر تولید کننده با کار مجموعه تولید کنندگان مقایسه می شود و از این میان یک حد متوسط و میانگین اجتماعی پدید می آید که ملاک و ضابطه مبادله قرار میگیرد.

در تولید کالای مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، هر تولید کننده ای جدا از همه تولید کنندگان دیگر مشغول بکار است. او خبری از دیگران ندارد و نمی داند که دیگران برای تولید هر واحد محصول چقدر وقت صرف می کنند، و خبر ندارد که در مجموع چقدر کالا مشابه کالای او تولید شده، و آیا بازار ظرفیت پذیرش همه آن ها را دارد یا نه. این تولید کننده مجزا و منفرد - دهقان گندم کار و یا پیراهن دوز و کوزه گر ... - تا وقتی به بازار نیامده و با دیگران طرف معامله قرار نگرفته، گوئی به کار فردی خویش مشغول است. در حالی که این تصویری است دور از زندگی. در تولید کالای، تولید برای مبادله انجام می شود - تقسیم کار اجتماعی وجود دارد و لذا هر تولید کننده مجرد و منفرد سرانجام جزئی است از مجموعه نظام تقسیم کار اجتماعی. او تنها به شرطی میتواند تولید کننده کالا تلقی شود که محصول کارش در بازار خریدار داشته باشد. یعنی ازطرف جامعه پذیرفته شود. به عبارت دیگر هر تولیدکننده کالا در عین حال که ظاهراً "مجزا از دیگران مشغول کار فردی است، درعمل یک کار اجتماعی انجام می دهد و کار فردی او جنبه اجتماعی دارد .

هر یک از تولید کنندگان منفرد و مجزا، با کارفردی خویش، جدا از دیگران کالای تولید می کند و سپس همه در بازار گرد هم می آیند. رقابت میان تولیدکنندگان کالاهای مشابه پدید می آید. آن که از مهارت بیشتری برخوردار بوده و از افزارهای پیشرفته تری استفاده کرده و در نتیجه وقت و انرژی کمتری برای تولید هر واحد کالا صرف کرده، می تواند کالای خود را ارزان تر بفروشد و آن که مهارت کمتر و تکنولوژی عقب افتاده تری داشته چاره ای ندارد جز اینکه کالای خود را کمتر از مقدار ساعتی که خود صرف کرده، ارزشیابی کند. بر اثر این رقابت است که جنبه اجتماعی کار بروز می کند، میانگین از کار لازم اجتماعی پدید می آید. همه کارهای فردی با این میانگین اجتماعی مقایسه می شود. اندازه ارزش هر کالا از روی مقدار کارفردی تولید کننده که صرف آن شده تعیین نمی شود، بلکه از روی این معیار و مقیاس لازم اجتماعی تعیین می شود. اگر به فرض قسمت بزرگ پیراهن مصرفی بازار از طرف تولیدکنندگانی تحویل می شود که برای دوختن هر پیراهن دو ساعت وقت صرف می کنند، میزان متوسط کار لازم اجتماعی حول این دو ساعت دور خواهد زد. و پیراهن دوزی که هر پیراهن را در چهار ساعت دوخته چاره ای ندارد جز اینکه کالای خود را به دو ساعت کار مبادله کند. چنین مبادله ای به منزله ورشکستگی و تعطیل شدن دکانی است که این چنین از بارآوری متوسط کار در جامعه عقب مانده است. طبیعی است که بارآوری کار به طور مداوم درتغییر و تکامل است و انسان برای تولید اشیاء مشابه با گذشت

زمان وقت کمتری صرف می کند و لذا کسانی که نتوانند پایه پای تکامل بارآوری کار خود را تکامل بخشند، در میدان رقابت خرد می شوند.

بنابراین د تولید کالایی جنبه فردی کار با جنبه اجتماعی آن در تضاد قرار می گیرد. این تضاد در تولید کالایی ساده تضاد اصلی است.

در صفحات پیش گفته بودیم که ارزش مبادله هر کالا برابر است با مقدار کار انسانی که در آن نهفته است. اینک می توانیم این تعریف را دقیق کنیم و بگوئیم. ارزش هر کالا برابر است با مقدار کار اجتماعی لازم که در آن نهفته است.

### **5- کار ساده و کار بغرنج**

پرسش دیگری که مطرح می شود این است که کار تولیدکنندگان کالاهای گوناگون که به منزله کار مشخص کاملاً متفاوت است چگونه به منزله کار مجرد انسانی با هم مقایسه می شود. درحالی که برای تولید کالاهای گوناگون، درجات متفاوتی از مهارت و قدرت و استعداد فکری و جسمی لازم است و اگر این مقایسه تنها از روی زمان کار انجام گیرد، آیا به کسانی که مهارت بیشتر و یا تخصص عالیتری دارند اجحاف نمی شود؟

پاسخ این پرسش این است که هر کار بغرنجی عبارت از ساده ترین کار انسانی است که به عدد معینی ضرب شده است. یعنی هر ساعت کار یک کارشناس برابر چندین ساعت کار ساده است. منظور از کار ساده عبارتست از آنچنان کاری که به حداقل تخصص و حداقل آمادگی و مهارت قبلی نیازمند باشد. طبیعی است که این حداقل تخصص و مهارت در جامعه های گوناگون یکی نیست و هر چه سطح تولید اجتماعی بالاتر و رشد یافته تر باشد میزان حداقل مهارت بالاتر است کارکنانی که مهارتی بیش از حداقل دارند طبعاً برای کسب مهارت آموزش دیده اند و می توانند در هر واحد زمان ارزشی بیش از کارکنان ساده تولید کنند.

در تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تبدیل کار بغرنج به کار ساده یعنی ارزشیابی مهارت های گوناگون نیز نه به طور آگاهانه و طبق محاسبه بلکه در بازار و در جریان رقابت انجام می گیرد. آنجا است که بر اثر تکرار مبادله و درطول زمان تعیین می شود که جامعه یک ساعت کار پیراهن دوز را برابر چند ساعت کار دهقان گندم کار ارزش می نهد.

از مجموع آنچه که درباره کالا و تولید کالایی گفته ایم امیدواریم خوانندگان توجه کرده باشند که کالا در عین حال که شیئی سودمندی است که یکی از نیازهای انسان را برمی آورد، بیانگر یک رابطه اجتماعی است. ارزش مصرف کالا جنبه جسمانی دارد. می توان این ارزش مصرف را دید و لمس کرد. اما ارزش مبادله آن را نمی توان دید زیرا در جسم کالا نیست. بلکه در پیوند اجتماعی کالا است و تنها زمانی بروز می کند که مبادله ای در کار باشد یعنی رابطه ای میان دو تولید کننده برقرار شود که آنان کالای خود را مبادله کنند. ارزش مبادله در حالت تکامل یافته اش، وقتی که انواع کالاها برای مبادله عرضه شده اند بیانگر مناسباتی است که میان توده تولیدکنندگان برقرار می شود. این ارزش است که در جریان نبرد شدید رقابت با کار لازم اجتماعی سنجیده می شود و جای تولید کننده را در بازار تعیین می نماید؛ او را بالا برده و ثروتمند می کند و یا ورشکست کرده و از میان می برد. **ارزش مبادله در جسم کالاها نیست، در رابطه کالاها - یعنی در رابطه تولیدکنندگان کالاهاست و مقوله ای است اجتماعی.**

### **6- تکامل و اشکال ارزش - پیدایش و ماهیت پول**

در بازاری که امروز ما با آن سر و کار داریم مبادله کالا با کالا موجود نیست. در این بازار پول حاکم است، کالاها به جای این که با یکدیگر مبادله شوند خرید و فروش می شوند. هر کسی کالایش را می فروشد و با پولی که در دست دارد کالای مورد نیازش را می خرد. در این صورت تکلیف همه مطالبی که درباره مبادله کالا گفتیم چیست؟ چه رابطه ای میان آن نوع مبادله کالا با کالا، با بازاری که در آن پول حاکم است وجود دارد. پول چیست؟ از کجا آمده، عوامل دوگانه کالا و تضاد درونی آن در شرایط وجود پول چگونه بروز می کند؟

پاسخ این پرسش ها قبل از مارکس شناخته نبود. اقتصاد دانان بورژوازی نمی توانستند ماهیت و نقش پول را کشف کنند و با برخورد سطحی احکام نادرستی برای توضیح واقعیت وجود پول اختراع می کردند. عده ای معتقد بودند که پول تنها يك قرارداد است که میان خریداران و فروشندگان بسته شده، عده ای می گفتند پول را دولت ها ابداع کرده اند و عده ای دیگر پول را نیز کالائی نظیر کالاهای دیگر می دانستند و تفاوتی میان پول و سایر کالاها قائل نبودند.

کشف ماهیت پول، چگونگی پیدایش آن و نقشی که در تولید کالائی مبتنی بر مالکیت خصوصی ایفا می کند، از خدمات مارکس است. مارکس برخلاف اقتصاددانان بورژوازی در پی حدس و توجیه نیست. او در این زمینه نیز شیوه برخورد علمی دیالکتیکی خود را بکار می اندازد و جریان تاریخی آن روند تکاملی را که به پیدایش پول منجر شده است دنبال می کند. نتیجه ای که بدست می آورد علمی، قاطع و راهگشاست.

نتیجه بررسی علمی مارکس این است که پول يك باره پدید نیامده و به اصطلاح ابداع و اختراع این و یا آن شخص و این یا آن دولت نیست. پول بر اثر تکامل مبادله و تولید کالائی پدید آمده و حاصل نیازمندی آن است. در طول قرن ها و قرن ها که مبادله کالا جریان داشته، ارزش کالا اشکال گوناگونی به خود گرفته تا این که شکل پولی ارزش پدید آمده است. چهارشکل اساسی که ارزش کالا در روند تکامل مبادله بخود گرفته به شرح زیر است:

**الف - شکل ساده و یا تصادفی ارزش: چنانکه گفتیم مبادله در آغاز جنبه تصادفی داشت.** در این نوع مبادله های تصادفی و تك به تك که منظو و تکرار شونده نبودند ممکن نبود که نسبت جا افتاده ای پدید آید. چه بسا در يك مبادله مثلاً "سي من گندم با يك گوسفند مبادله میشد و در مبادله تصادفی دیگر بیست من گندم با يك گوسفند.

این حالت ساده و تصادفی شاید در نظر اول چیزی بیان نکند. اما با کمی دقت می توان در همین معامله دواگانگی کار موجود در کالا را دید و احساس کرد که در همین حالت تصادفی و ساده نیز ارزش مصرف کالا از ارزش آن جدا می شود و دو طرف مبادله به دو کالائی که در دست دارند به دو نظر متفاوت می نگرند. برای صاحب گندم، مقدار گندمی که برای مبادله عرضه کرده دیگر ارزش مصرف نیست. او با این گندم دیگر به چشم يك ماده غذایی نمی نگرند. در نظر او این گندم وسیله ای است که توسط آن می توان گوسفندی بدست آورد و او می داند که این وسیله بر اثر کار و زحمت او ساخته شده و از آسمان نیفتاده است. اما برای این صاحب گندم، گوسفندی که در دست طرف مقابل است ارزش مصرف است. او با این گوسفند درست به چشم گوسفند نگاه می کند. مقدار شیر و پشم و گوشت آن را تخمین می زند. به این ترتیب ارزش مصرف گوسفند برای صاحب گندم همچون آئینه ایست که در آن نتیجه و یا ارزش زحمتی را که برای تولید گندم کشیده است می بیند.

برای دارنده گوسفند مسئله برعکس است. او به ارزش مصرف گوسفندی که برای مبادله عرضه کرده نیازی ندارد. و لذا برای او گوسفند ارزش مصرف نیست، بلکه حاصل زحمت است وسیله ای است برای دریافت گندمی که به ارزش مصرف آن نیاز دارد او در آئینه ارزش مصرف گندمی که تحویل می گیرد، ارزش کار و زحمت خود را می بیند.

**ب - شکل تام و یا گسترش یافته ارزش.** بر اثر تکامل مبادله حالت ساده و تصادفی از میان می رود. تولیدکنندگان رفته رفته محصول بیشتر و منظم تری بدست می آورند و بطور منظم تری وارد مبادله می شوند و هر تولیدکننده ای نه تصادفاً و نه فقط با يك تولید کننده، بلکه بشکل منظم و یا بسیاری از تولیدکنندگان روبرو می شود. تولید کننده گندم اینک تنها با صاحب گوسفند روبرو نیست. او با تعداد زیادی تولید کننده روبرو است و می تواند گندم خود را نه تنها با گوسفند، بلکه با پارچه، لباس، کفش و انواع دیگر اشیاء مبادله کند. به عبارت دیگر در برابر او فقط يك آئینه گذاشته نشده، بلکه او ارزش زحمت خود را در انواع آینه ها می بیند. در این حالت گسترده مبادله، جدائی ارزش مصرف از ارزش، یعنی جدا شدن خصلت مشخص کار از خصلت مجرد آن آشکارتر



است. کالائی در برابر انواع کالاهای دیگر، با ارزش های مصرف کاملاً متفاوت قرار گرفته و مبادله می شود - یعنی آنچه که به وجود آورنده امکان مبادله است ارزش مصرف نیست. وجود جوهر واحدی در تمام این اشیاء است.

در حالت گسترده، تولید کننده گندم در برابر گندم خویش نه یک معادل، بلکه انواع معادل ها می بیند. در برابر بیست من گندم او یک گوسفند، یا چهارجفت کفش و یا بیست متر پارچه و غیره می دهند و همه این ها معادل گندم او هستند.

**پ - شکل عمومی ارزش.** حالت گستردگی یافته نیز هنوز شکل کامل بیان ارزش نیست و با توسعه و تکامل روند مبادله غیرکافی می شود. دهقانی که صاحب گندم است و خواستار بدست آوردن کلاه، متوجه می شود که صاحب کلاه نیازی به گندم ندارد و دنبال کفش می گردد و در حالی که صاحب کفش نیز نیازی به کلاه او ندارد و دنبال پارچه و یا گوسفند می گردد.

برای این که نیاز این تولیدکنندگان برآورده شود. آنان باید چندین مبادله زنجیری همزمان انجام دهند و به نوعی با هم کنار بیایند که پس از چندین مبادله هم زمان، هر تولید کننده ای ارزشی را که در دست دارد تحویل داده و ارزش مصرفی را که می خواهد بدست آورد.

با تکامل مبادله این دشواری غیرقابل تحمل می شود. هر تولیدکننده ای که وارد بازار می شود می کوشد که ابتدا کالای خود را با آن چنان کالائی مبادله کند که خواستاران بیشتری دارد تا بعد بتواند کالای جدیدی را که بدست آورده و به ارزش مصرف آن نیازی ندارد آسان تر و سرفرصت یا کالای مورد نیاز خویش مبادله نماید به این ترتیب در هر بازاری کالای واسطی پدید می آید: کالائی که حکم شکل عمومی معادل را دارد، همه کالاها با آن مقایسه می شوند. دارندگان کالاهای گوناگون حاضرند کالاهای خود را با آن مبادله کنند ولو این که مستقیماً به خود آن کالا نیازی نداشته باشند. پیدایش شکل عمومی معادل حاصل تکامل طولانی امر مبادله، تکرار میلیونی مبادله هاست که بر اثر آن حالت تصادفی از میان رفته و کمیت کالاهائی که با یکدیگر قابل مبادله اند - ارزش برابر دارند - بطور عمده شناخته شده تا جایی که کالای معین باب بازار معین از سایر کالاها جدا شده و توانسته است نقش واسطه را ایفا کند.

**ت - شکل پولی ارزش .** کالاهائی که توانسته اند نقش واسطه یا شکل عمومی ارزش را ایفا کنند در نقاط و زمانهای مختلف متفاوت بوده اند. در میان برخی از اقوام حیوانات اهلی و درمیان اقوام دیگر دندان فیل و انواع کالاهای دیگر چنین نقشی داشته اند. پیدایش چنین کالای واسطی البته کمک بزرگی به گسترش مبادلات است. اما خالی از نقص نیست. زیرا این کالاهای واسط هنوز دارای خصوصیتی که مبادله کنندگان را به طور کامل اقناع کند نیستند. مثلاً "وقتی حیوانات اهلی نقش واسطه را ایفا می کردند مشکلاتی در بازار پدید می آمد. زیرا حیوان قابل تقسیم نیست. درحالیکه دهقانی که گندم خود را به بازار آورده نیازمند چندین کالای دیگر است و می خواهد چنان کالای واسطی بدست آورد که قابل تقسیم باشد: مقداری از آنرا در برابر پارچه، مقداری دیگر را در برابر لباس، مقداری برای کفش .... و غیره مبادله کند. بعلاوه نگهداری و حمل و نقل حیوان اهلی دردسری است توأم باخطر. و اگر دهقان گندم خود را این هفته در برابر گوسفند مبادله کند به این امید که هفته آینده به بازار برمی گردد تا کالای مورد نیازش را بدست آورد. باید مدت یک هفته گوسفند را تر و خشک کند و تازه خطر مرگ احتمالی آن را نیز بپذیرد. سایر کالاهای واسطه نیز همین نوع اشکالات را دارند.

در جریان تکاملی مبادله وقتی انسانها فلزات را کشف کرده و کاربرد آن را آموختند. دریافتند که بهترین کالائی که می تواند شکل عمومی ارزش را ایفا کند فلز است. و البته بهتر و کامل تر از همه، فلزات قیمتی، حسن فلز این است که تقسیم می شود بدون اینکه ارزش خود را از دست بدهد. هر تکه فلز به نسبت وزنش ارزش دارد. حمل و نقل و نگهداری آن آسان است و آنچه مربوط به فلزات قیمتی است - علاوه ب رهمه این ها این حسن را دارند که با وزن کم ارزش زیاد داشته و در مقابل تاثیر شیمیایی آب و هوا و محیط مقاومند و لذا حمل و نقل و حفظ و نگهداریشان آسان تر است.

به این ترتیب در مرحله ای از تکامل تولید کالائی و مبادله، فلزات رنگین و بطور عمده فلزات قیمتی به عنوان شکل عمومی ارزش پذیرفته می شوند که این مقام خود را به طور ثابت تا امروز نیز حفظ کرده اند. فلزات ابتدا مثل سایر کالاها تکه تکه مبادله می شدند. اما در طول زمان لازم آمد که آن ها را به قطعات هم وزن و استاندارد تقسیم کنند و روی هر قطعه، وزن فلز را بنویسند که این امر به صورت ضرب سکه کامل شد و پول پدید آمد. روی سکه ها اسامی معین گذاشته شد: تومان، ریال، فرانک و ... و غیره. تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته حاکی از آن است که پول فلزی حدود چهار یا پنج هزار سال پیش پدید آمده و قدیمی ترین سکه ها حدود سه هزار سال پیش ضرب شده است .

### **با پیدایش پول ، کالاها صاحب قیمت شدند، بدین معنا که ارزش آنها با پول بیان شد .**

**ث- پیدایش پول در ایران .** اطلاعاتی که از ایران باستان بدست آمده نشان میدهد که در کشور ما نیز تولید کالائی درست با همان خطوط اساسی که در صفحات پیش توضیح دادیم پدید آمده ، گسترش یافته و سپس به پیدایش پول و سکه انجامیده است .

در کهن ترین بخش های اوستا هنوز اسمی از سکه و پول نیست. در آنجا مزد را با چهار پایان اهلی و سایر کالاها می سنجند. از جمله در اوستا درباره مزد پزشک گفته می شود که اگر پزشکی "اتورپان (موید) را درمان کند برای یک لآفرین نیک (یعنی رایگان)، خانهدای را درمان کند به ارزش پست ترین ستور، دهخدای را درمان کند به ارزش یک ستور میانگین، شهریان شهر را درمان کند به ارزش بهترین ستور، شهریار کشور را درمان کند به ارزش یک گردونه چهار اسبه" مزد می ستاند. در جای دیگر اوستا گفته می شود: "بزرگ زاده را درمان کند به ارزش بهترین ستور، بهترین ستور را درمان کند به ارزش ستور میانگین، ستور میانگین را درمان کند به ارزش پست ترین ستور، ستور پست ترین را درمان کند به ارزش یک پاره گوشت" مزد می ستاند.

در اوستا از اینگونه فقرات که می رساند مزد کار و داد و ستد با جنس بوده بسیار است. در بخش های جدیدتر اوستا از رشوه ستانی سخن رفته ولی هنوز اسم سکه نیست. بلکه از قطعه و پاره فلزات سخن می رود و "پارک ستان" به معنای رشوه خوار می آید. به عبارت دیگر معلوم می شود که بر اثر تکامل تولید و مبادله مرحله ای فرا رسیده که فلزات جای ستور را در داد و ستد گرفته اند ولی هنوز سکه ضرب نشده. بلکه قطعات و پاره های فلز واسطه مبادله بوده است (هم اکنون در کشور همسایه ما ترکیه به جای پول کلمه "پارا" به کار می برند که همان کلمه "پارک" فارسی است)

پس از این مرحله است که سکه پدید می آید، یعنی عیار و وزن پاره فلز را به صورت خط و نقش روی آن نقش می کنند. در کشور ما پول مسکوک از قرن ششم پیش از میلاد شناخته شده ولی در آن زمان هنوز در خود ایران سکه ضرب نشده است. سکه ابتدا از کشور همسایه ما لیدیا به ایران آمده و رواج یافته است. کوروش لیدیا را فتح کرد، ولی دلیلی در دست نیست که به نام خود سکه زده باشد. ظاهراً برای نخستین بار داریوش اول (485-521 پیش از میلاد) سومین پادشاه هخامنشی بود که در ایران سکه زد و بر آن شد که پولی به وجود آورد که در همه کشورهای زیر سلطه اش پذیرفته شود. به ویژه در زمان وی به واسطه وجود سکه های گوناگون کار داد و ستد در هم و برهم بود و می بایست سکه ای به وجود آورد که ارزش محلی نداشته، در پهنه شاهنشاهی شناخته شده باشد. داریوش سکه زر زد که نمونه های آن به ما رسیده و در نوشته های پیشینیان یاد شده است. با این حال در زمان داریوش و جانشینانش با آن که مسکوک موجود بود چیزهای دیگر هم به جای سکه به کار می رفت و تنها با مرور زمان و گسترش تولید کالائی و داد و ستد بود که پول بر بازار تسلط یافت<sup>(1)</sup>.

(1) " " " "

## ج - ماهیت پول

به این ترتیب پول در جریان طولانی تولید کالائی و مبادلات پدید آمد. پول کالا است ولی نه کالائی مانند همه کالاهای دیگر.

پول کالای ویژه ای است که از جمع کالاها جدا شده و نقش معادل عمومی را به عهده می گیرد و به این دلیل خصوصیات کسب می کند که کالاهای دیگر فاقد آنند.

پیدایش پول و قیمت مرحله کیفی نوینی در روند تکامل مبادله و تولید کالائی است. پول که يك کالا است وقتی نقش واسطه را به عهده می گیرد و به عنوان تنها واسطه مبادله همه کالاهای دیگر از میان جمع سر می افرازد، وقتی پول می تواند در يك لحظه به هر کالای دلخواه دیگری بدل شود، چنان قدرت اقتصادی کسب می کند که قبل از پیدایش پول وجود نداشته است.

وقتی پول پدید می آید بازار به دو قسمت تقسیم می شود. در يك سو پول و در سوي دیگر همه کالاهای دیگر قرار می گیرند. ارزش همه کالاها در پول منعکس می شود و به وسیله پول بیان می شود. پول واحد اندازه گیری ارزش سایر کالاها است. هرکسی که کالائی وارد بازار می کند ابتدا باید آن را بفروشد - یعنی با پول مقایسه کرده و به پول بدل نماید و از این طریق معلوم کند که اصولاً "کالای او در جامعه پذیرفته است یا نه و اگر هست ارزش آن چقدر است.

تبدیل کار انفرادی به کار اجتماعی توسط پول انجام می شود که تجسم بلافاصله کار اجتماعی لازم و مقیاس اندازه گیری آن است. هر تولید کننده مجزا و منفرد از طریق پول و به وسیله پول کار انفرادی خود را با کار اجتماعی می سنجد. بنابر این پول تنها يك واسطه ساده مبادله کالاها نیست. رابط میان تولید کنندگان است. مناسبات آن ها را با یکدیگر تعیین می کند. آن که را در رقابت برروز شده بالا می کشد. آن که را که شکست خورده به خاک می نشاند. پول تجسم مناسبات اجتماعی مرحله معینی از تولید کالائی است.

پول يك مقوله اقتصادی است که جنبه تاریخی دارد، در پله معینی از تولید کالائی پدید آمده و ویژه تولید کالائی است. زمانی که تولید کالائی از میان برود، نیازی به پول نخواهد بود.

## 7- وظایف پول

پول، زمانی که از سایر کالاها جدا می شود و به عنوان يك کالای ویژه در برابر سایرین قرار می گیرد، قادر به انجام چنان وظایفی است - و این وظایف را انجام می دهد - که از عهده هیچ کالای دیگر برنمی آید. این وظایف به شرح زیرند:

**الف - اندازه گیر ارزش ها.** اولین وظیفه ای که پول به عهده می گیرد عبارت است از اندازه گیری و سنجش ارزش سایر کالاها. پول واحد و مقیاس اندازه گیری کار لازم اجتماعی است که در سایر کالاها وجود دارد. پیدایش سکه یا نام رسمی و شناخته شده که بیانگر وجود و مقدار وزن معینی از طلا (یا نقره) است، کمک می کند که پول وظیفه خود را به عنوان ارزش سنج سریع تر و دقیق تر انجام دهد.

پول برای این که وظیفه ارزش سنجی و قیمت گذاری را انجام دهد، نیازی به حضور مستقیم ندارد. هر صاحب کالائی می تواند در بازار کالای خود را قیمت گذاری کند - یعنی در مقایسه با پول بسنجد، بدون اینکه هنوز واقعاً پولی در میان باشد. وقتی ما می گوئیم ماشین آلات فلان کارخانه ده میلیون تومان ارزش دارد. فلان ساختمان يك میلیون تومان می ارزد و غیره، این بدان معنا نیست که ده میلیون تومان با يك میلیون تومان در دست ما موجود است. ما ارزش این کالاها را با پول تصوری و ذهنی اندازه می گیریم و پول را در ذهن خویش واحد و مقیاس اندازه گیری و ارزش سنجی قرار می دهیم.

با این حال اگر پول همواره به صورت ذهنی باقی بماند موفق به انجام وظیفه ارزش سنجی نخواهد شد. چرا که ارزش کالاها تنها در جریان مبادله است که ظاهر می شود. و هر چه مبادله وسیع تر و گردش کالاها بیشتر و خرید و فروش واقعی زیادتیر باشد. طبیعی است که قیمت واقعی کالاها دقیق تر معلوم شده و پول وظیفه ارزش سنجی خود را بهتر انجام خواهد داد.

**ب - وسیله گردش.** دومین وظیفه پول عبارت است از ایفای نقش واسطه و وسیله گردش. هرکالایی ابتدا به پول بدل می شود تا سپس به کالای دیگر بدل شود و مجموعه کالاها در بازار تنها بوسیله پول مبادله و دست بدست می شوند تا از تولید کننده به مصرف کننده برسند.

اگر پول به عنوان ارزش سنج نیازی به حضور مستقیم ندارد، به عنوان وسیله گردش باید مستقیماً حاضر باشد. در خرید و فروش واقعی - نه قیمت گذاری - لازم است که در برابر کالا پول واقعی پرداخت شود. با اینحال در این مورد نیز با گذشت زمان و گسترش و تکامل تولید کالایی تغییری پدید می آید و آن این که ممکن است نه یک پول واقعی، بلکه علامت و نشانی که بر وجود پول واقعی دلالت دارد وسیله گردش قرار گیرد. وقتی هدف فروشنده کالا خریدن کالای دیگری باشد برای او این مطلب اهمیت ندارد که در برابر کالایی که فروخته پول واقعی به دست آورده و یا حواله و نشانه ای دال بر وجود آن زیرا او با دادن همین حواله و یا نشانه به تولید کننده دیگر خواهد توانست کالای مورد نیاز خود را از او بگیرد.

از این امکان است که پول کاغذی، اسکناس، چک حواله و غیره پدید می آید دولت پول کاغذی منتشر می کند.

**پ - وسیله زراندوزی.** وقتی مبادله مستقیم کالاها جای خود را به مبادله غیرمستقیم و با واسطه پول می دهد، یعنی وقتی به جای مبادله گندم یا پیراهن، ابتدا گندم با پول و سپس پول با پیراهن مبادله می شود - این تغییر تنها تغییری در شکل و ظاهر نیست. تغییری است که در ماهیت اثر می گذارد. در مبادله مستقیم تحویل هردو کالا هم زمان بود. دارنده گندم همان وقت که پیراهن را می گرفت گندم را تحویل می داد. اما وقتی لازم می آید که ابتدا گندم خود را به پول بدل کند ضرورت هم زمانی از میان می رود. او می تواند پول را - تا وقتی که دلش خواست نگاهدارد و آنگه پیراهن و یا کالای دیگر بخرد و یا نخرد.

از اینجا اولاً" وضع خاصی در بازار مبادله پدید می آید. و این امکان پیدا می شود که صاحبان پول از خرید خودداری کنند و بخشی از کالاها در دست تولیدکنندگان بماند. و از آنجا که ادامه تولید بدون فروش محصول تولیدشده مقدور نیست، کار تولید دچار نابسامانی شده بحران پدید می آید. در تولید کالایی ساده این امکان هنوز امکان عینی واقعی نیست و تولید در چنان سطحی قرار ندارد که مقادیر قابل ملاحظه ای کالا در بازار بماند و خریدار نیابد. اما این امکان در بازار سرمایه داری به واقعیت می پیوندد.

ثانیاً" - از امکان فروش و سپس خودداری از خرید، امکان جمع آوری پول و زراندوزی پدید می آید. پول وظیفه جدیدی به عهده می گیرد و از وسیله گردش به وسیله انباشتن ثروت بدل می شود.

ایجاد ذخیره معینی از پول در حالت عادی از خصلت گردش کالا ناشی می شود زیرا هر فروشنده ای باید کالای خود را در هر لحظه ای که مشتری پیدا کرد بفروشد تا در فرصت و لحظه دیگری، وقتی که کالای مورد نیاز خود را یافت، بخرد. چه بسا برای خرید کالای معین که گران است، تولید کننده باید چندین بار کالاهایی را که تولید کرده به بازار برده بفروشد تا پول آن ها را جمع کند خریدهای کلان خواه ناخواه انباشت معینی از پول را طلب می کند.

اما در جامعه های متکی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید، جمع کردن پول رفته رفته از صورت ضرورتی ناشی از روند تولید و مبادله خارج شده و به صورت هدف در می آید و آنهایی که امکان دارند پول را می اندوزند و گنجینه می سازند.

زمانی که پول وظیفه زراندوزی را به عهده می گیرد باید پول واقعی باشد. در جامعه های سرمایه داری با اقتصاد تکامل یافته و بگرج پول کاغذی یا اسکناس نیز وظیفه زراندوزی را تا حدودی انجام میدهد، اما گنجینه ای به وجود نمی آورد و همواره با این خطر روبرو است که ارزش خود را از دست بدهد. به این دلیل زراندوزان نگهداری خود طلا را ترجیح می دهند.

**ت: وسیله پرداخت :** علاوه بر وظایف فوق، پول وظیفه وسیله پرداخت را نیز بر عهده دارد. و این وقتی که معامله نسبی انجام شده و خریدار کالای مورد نیاز خود را به شرط پرداخت در سر موعد و مهلت معین خرید

باشد . این حالت معامله نسبی و یا واگذاری اعتبار نقش جدیدی به پول می دهد. و امکان گردش مستقل پول را فراهم می آورد . حالتی بوجود می یابد که بدون این که در لحظه مفروض، کالایی در گردش باشد، خود مستقلاً" می گردد. مثلاً" این که در موقع پرداخت حقوق و دستمزد کارگران و کارمندان، واگذاری اعتبار سرمایه گذاری، واگذاری قرض و نظایر این ها. در اینجا پول دست به دست می شود، بدون این که خرید و فروش بلافضلی در میان باشد. نقش جدید پول به مثابه وسیله پرداخت امکان می دهد که اشکال جدیدی از پول و یا نشانه های پول پدید آید که عبارت از پول اعتباری است. مانند سفته، کسی که نسبی خرید کرده، سفته ای به فروشنده می دهد که در آن مهلت سر رسید و شرایط پرداخت تعیین شده است. کسی که سفته را به دست آورده می تواند با استفاده از آن برای خرید کالای مورد نظر خویش با شخص سومی وارد معامله شود و سفته شخص دوم را به او واگذارد تا آن ها با هم حساب خود را تصفیه کنند. به این ترتیب سفته مانند پول عمل می کند .

**ث- پول جهانی .** تکامل تولید کالایی و گسترش بازرگانی میان کشورهای گوناگون وظیفه تازه ای بر گردن پول می گذارد که عبارت است از ایفای نقش پول جهانی. در اینجا پول باید لباس ملی خود را به دور افکند و به صورت پول واقعی - یعنی فلزات گرانبها و قبل از همه طلا وارد میدان شود. اسکناس های معمولی، سفته و اوراق بهاداری که در درون مرزهای یک کشور دارا ی اعتبار است در عرصه جهانی از اعتبار می افتد . در زمان ما کشورهای سرمایه داری کوشش فراوان کرده اند تا شاید به جای پول واقعی، یعنی طلا، پول دیگری از نوع اسکناس در مبادلات بین المللی وارد کنند . اما این کوشش به نتیجه دلخواه آنان نرسیده است. پول هائی نظیر دلار که در سالهای پس از جنگ دوم جهانی در صورت کاغذی و اسکناس آن نیز تا حدودی نقش پول جهانی را ایفا می کردند به اتکاء طلائی بود که در پشتوانه واقعی داشتند . از روزی که این پشتوانه را از دست داده اند اعتبار سابق را ندارند. ما هم اکنون شاهد بحران بزرگی هستیم که، مجموعه نظام مالی و پولی جهان سرمایه داری را فرا گرفته است.

## 8- قانون ارزش

هر کالایی در بازار بنابر ارزشی که دارد ، یعنی بنابر مقدار کار لازم اجتماعی که در آن نهفته، مبادله می شود. این قانون اقتصادی تولید کالایی است که به طور عینی و خارج از اراده تولید کنندگان وجود دارد و عمل می کند. بر مبنای این قانون کار انفرادی تولید کنندگان به کار اجتماعی بدل می شود. عملکرد این قانون در تولید کالایی مبتنی در مالکیت خصوصی خودیو ( خود به خودی ) کور است. این قانون در جریان رقابت شدید تولید کنندگان پدید می آید و عمل می کند. این قانون نسبت کمی کالاهائی را که مبادله می شوند و به معنای ساده تر - قیمت کالا ها را تعیین می کند . اگر قیمت پائین تر از سطح ارزش کالا باشد، تولید آن کم می شود، اگر بالاتر از ارزش باشد تولید آن افزایش می یابد و در نتیجه نظمی در بازار برقرار می شود. این قانون به تولید کنندگان می فهماند که کدام کالا مورد نیاز جامعه است، خریدار دارد، و کدام کالا مورد نیاز نیست، چه مقدار کار برای تولید کالای معین باید صرف شود که تولید آن با صرفه باشد. این قانون " کمک " می کند که تولید کنندگان به سویی تولید کردن کالاهائی روی آورند که بیشتر مورد نیاز است و تلاش کنند بارآوری کار را بالا برده با صرف مقدار کمتری کار محصول بیشتری بدست آورند تا در موقعیت بهتر قرار گیرند .

اما از آنجا که تاثیر قانون ارزش خودیو و ناآگاهانه است، " کمک " این قانون برای ایجاد نظم در امر تولید به بهای گرانی برای بسیاری از تولید کنندگان تمام می شود . آنان چه بسا پس از زحمات فراوان وقتی محصول را به بازار می آورند تازه متوجه می شوند که سایر تولید کنندگان توانسته اند بارآوری کار را بالا برند و برای هر واحد کالا مقدار کمتری کار صرف کنند. در چنین حالتی ستاره بخت برخی از تولید کنندگان می درخشد و ستاره بسیاری دیگر خاموش می شود و بدین ترتیب تاثیر خودیویی قانون ارزش باعث تجزیه تولید کنندگان می شود: عده ای را ثروتمند میسازد و عده ای دیگر را به فقر می کشاند و به این ترتیب زمینه عینی فراهم می آورد که تولید کنندگان کالا در طول زمان به دو طبقه اجتماعی تجزیه شوند: برخی از آنها صاحب ثروت شده بتوانند وسایل

تولید بیشتر بخرند و عده ای را به مزدوری بگیرند، برخی دیگر ورشکست شده وسایل تولید خود را از دست بدهند و مجبور شوند به مزدوری رفته نیروی کار خود را بفروشند.

این روند تجزیه به دو قطب، هنگامی که آغاز شد، مانند بهمین پیش می‌رود و به نسبت پیشرفت آثار و عواقب آن محسوس تر می‌شود. به ثروت رسیدگان امکان می‌یابد بر استعداد رقابت خود در بازار بی‌افزایند و هر بار با شرایط بهتری در بازار حاضر شوند و از این راه ورشکستگی تولید کنندگان فقیرتر را که در میدان رقابت روز به روز تضعیف می‌شوند - تسریع کنند .

چگونگی این تحول کیفی و شرایط انجام آن را در صفحات بعد به تفصیل بررسی خواهیم کرد .

## 9- خصلت فetišی کالا و راز آن

در صفحات پیش توجه خوانندگان را به این نکته جلب کردیم که کالا اگر چه در ظاهر شیئی سودمندی است، در واقع يك رابطه اجتماعي است. یعنی ارزش مصرف آن جسمانی و قابل لمس است. اما ارزش آن جسمانی و قابل لمس نیست و تنها در زمان مبادله است که بروز می‌کند. هم اکنون در توضیح قانون ارزش یادآور شدیم که ارزش کالا و بدل شدن کار انفرادی تولید کنندگان به کار لازم اجتماعی ، در میدان شدید رقابت و از طریق تاثیر قانون ارزش بروز می‌کند. و بر اثر آن کسانی ورشکست می‌شوند و بالامی‌آیند و سر نوشت انسان‌ها، به اشیائی که خود آن‌ها تولید کرده اند وابسته می‌شود. اگر این کالا به قیمت خوب فروش رفت بخت یاری کرده و اگر نه روزگار سیاهی در انتظار است .

به این ترتیب انسان مولد کالا، تسلط خود را بر محصول کار خویش از دست می‌دهد و محصول کار بر انسان مولد تسلط می‌یابد. همچنان که روزگاری انسان خود به دست خویش بت ساخت و سپس این بت را صاحب قدرت مافوق طبیعی دانسته بدان پرستش می‌کرد. انسان تولید کننده کالا نیز - در زمانی که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید برقرار است، اسیر قدرت شیئی می‌شود که خود ساخته است. این حالت را مارکس فetišیسم کالا و یا بت شدن کالاها می‌نامد و توجه می‌دهد که قدرت مسلط - و به طریق اولی پول در تولید کالائی امری فوق طبیعی نیست، نتیجه ای است که از مناسبات اجتماعی تولید کالائی حاصل می‌شود. کالاها به این دلیل بت می‌شوند که رابطه متقابل انسان‌های مولد کالا در این اشیاء تجلی می‌کند.

## 10 - انتقادی بر تئوری‌های عامی‌گرای اقتصاد سیاسی بورژوائی درباره ارزش

اقتصاد دانان کلاسیک بورژوا : آدام اسمیت و داوید ریکاردو، تئوری زادن ارزش از کار را می‌پذیرفتند. اسمیت کار انسانی را جوهر ارزش می‌دانست، درک می‌کرد که پول هم خصلت کالائی دارد، تفاوت ارزش مصرف و ارزش مبادله را می‌شناخت. ریکاردو از اسمیت نیز جلوتر می‌رفت و نشان می‌داد که منبع همه درآمدهای جامعه سرمایه داری: مزد، سود سرمایه و بهره زمین چیزی نیست جز زحمت و کار کارگران مزدور. اما او نمی‌توانست این ادعا را با استناد به تئوری کاری ارزش اثبات کند، چرا که اضافه ارزش را نمی‌شناخت. به علاوه اسمیت و ریکاردو سرمایه داری را جاودان می‌پنداشتند و جنبه تاریخی و گذرای سرمایه داری را درک نمی‌کردند. نظریات آنان انعکاسی بود از منافع طبقه بالنده و مترقی بورژوازی پایان قرن هجده و آغاز قرن نوزدهم که با اشرافیت فئودال در نبرد بود.

از زمانی که بورژوازی خصلت مترقی خود را از دست داد و پرولتریای آگاه در سیمای مارکس و انگلس تحول بنیادی در علوم اجتماعی و از جمله اقتصاد سیاسی بوجود آورد. نمایندگان اقتصاد سیاسی بورژوائی نه تنها دیگر گامی جلوتر از کلاسیک‌های خود برداشتند، بلکه از مواضع آن‌ها عقب نشستند. به ویژه درباره تئوری کاری ارزش این واقعیت که ارزش هر کالائی برابر کار لازم اجتماعی است که در آن نهفته است اگر به طور پیگرد و علمی دنبال شود قطعاً" به همان نتایجی میرسد که مارکس رسید. تئوری ارزش مسئله مرکزی اقتصاد سیاسی سرمایه داری است .

اقتصاد دانان مدافع بورژوازي با توجه به اين واقعيت از تئوري كاري ارزش ( زادن ارزش كار ) دست برداشتند و از ثلث سوم قرن نوزدهم بيش از پيش دنبال اين اندیشه رفتند كه ارزش کالاها را از روي ارزشيابي ذهني و حالت رواني مصرف كننده و يا به اصطلاح " مطلوبيت " کالاها براي مصرف كنندگان، جداگانه توضيح دهند و تئوري ارزش را "رد كنند".

در كشور ما كه تئوري هاي عامي گرا و مبتدل بورژوازي نيز به مبتدل ترين شكل آن در دانشگاه ها عرضه مي شود. " رد " تئوري ماركس نيز در سطح بي نهايت نارلي است. در درسنامه دانشكده حقوق تهران گفته مي شود:

" نظريه ( ارزش - كار ) ماركس مورد انتقاد سخت عده زيادي از علماء اقتصاد واقع شده و مهمترين اين انتقادات به قرار زير است:

**1-** اشيائي وجود دارند كه بدون اينكه براي تهيه و توليد آنها كاري مصرف شده باشد داراي ارزش هستند مانند آب معدني و نفت.

**2-** ارزش اغلب کالاها در نتيجه مرور زمان ترقي ويا تنزل مينمايد، چون لباس كه ارزش آن تابع مد و سليقه روز است و اشياء عتيقه كه هر چه كهنه تر و قديمي تر شوند ارزش بيشتري پيدا مي كنند.

**4-** اگر براي تهيه دو تابلو به وسيله دو نقاش مختلف يك ميزان كار به مصرف برسد، ارزش آنها مساوي نخواهد بود و بستگي به عادت و زبردستي نقاش خواهد داشت. <sup>(1)</sup>

با يك نظر به "" انتقادات " سه گانه فوق مي توان دريافت كه هيچيك از آن ها به توليد و خريد و فروش کالا در بازار عادي مربوط نيست و اين پرسش ساده را مطرح نمي كند كه چرا در مبادله هاي روزمره اي كه ميليون ها و ميلياردها بار تكرر مي شود همواره يك قوطي كبريت ارزانتر از يك خروار گندم و يك ساختمان دو طبقه گران تر از آلونك كارگر نشيني است. اقتصاددانان بورژوا مي دانند كه از ديده اين گونه پديده هاي توده اي، درستي تئوري ماركس روشن تر از آفتاب است. لذا به حوادث منفرد و نادر به اشياء عتيقه و تابلوي نقاشي متوسل مي شوند تا شايد از اين طريق ماركس را " رد كنند " و خوانندگان خويش را گمراه سازند.

ما در مورد اين مسائل به جاي خود توضيحات مفصل خواهيم داد . تنها براي نشان دادن درجه ابتذال و عاميگري اين گونه برداشت ها يادآوري مي كنيم كه " درجه زير دستي نقاش " همان موضوع كار بخرنج و كار ساده است كه خوانندگان ما در صفحات پيش با آن آشنا شده اند و مي دانند كه هر ساعت كار نقاش ماهر نسبت به نقاش غير ماهر ارزش بيشتري دارد . همچنين آموزندگان در صفحات بعد خواهند آموخت كه گران تر و ارزان تر شدن کالاها ( مثلاً " لباس مد روز ) به معنای زياد و كم شدن ارزش کالا نيست بلكه نتيجه تأثير عرضه و تقاضا است كه قيمت را تغيير مي دهد و اين يك مسئله پيش پا افتاده اقتصادي است .

و اما درباره قيمت زمين و مواد طبيعي در درسنامه ما فصل جداگانه و كاملي وجود دارد و آموزندگان ما به موقع خود آن را خواهند خواند و خواهند ديد كه آب معدني و نفت و ساير مواد طبيعي در زمين موجود مي باشد تا وقتي كاري روي آن ها و براي استخراج آنها صورت نگرفته، داراي ارزش نيستند. و اين كه در بازار خريد و فروش مي شوند و قيمت پيدا مي كنند نتيجه ارزشمند بودن آنها نيست، بلكه نتيجه وجود مالكي خصوصي بر زمين و منابع طبيعي است. موضوع اين است كه وقتي زمين و منابع طبيعي به مالكي خصوصي در مي آيند بهره برداري از زمين موكل به اجازه مالك مي شود و مالك اين اجازه را نمي دهد مگر اين كه در مقابل آن مبلغ حق الارض يا بهره مالكانه بستاند. (كه در واقع باحي است كه از جامعه مي گيرند) به علاوه مالك زمين مي تواند بهره مالكانه چندساله (مثلاً " دهساله ) را يكجا از كسي دريافت كند و در عرض حق مالكي خود را به او واگذارد. و اين همان چيزي است كه خريد و فروش زمين ناميده مي شود. كه در واقع خريد و فروش ارزش نيست بلكه

خرید و فروش حق بهره ستانی و باج گیری است. چنانکه گفتیم این بحث به جای خود و به تفصیل و دقت تمام در درسنامه ما مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در مورد اشیاء عتیقه نیز باید یاد آوری کنیم که بسیاری از آن ها در زمان باستان چه بسا کالا نبوده اند (کاسه سفالین که از زیر خاک بیرون آمده شاید در زمان باستان به دست برده ای برای اربابش ساخته شده و نه برای مبادله) اما امروز در بازار سرمایه داری اشیاء عتیقه هم کالا می شوند. زیرا اولاً، برای کشف و بدست آوردن آن ها کار انجام می گیرد و به آن ها ارزش تازه ای می دهد، ثانیاً این اشیاء نیز به مالکیت خصوصی در می آیند و قیمت آن ها بسته به عرضه و تقاضا در نوسان است. ثالثاً اشیاء عتیقه به دلایل مختلف وسیله کسب درآمد است و پروانه کسب این درآمد نیز می تواند موضوع خرید و فروش قرار گیرد.

به چه دلیل محافل سرمایه داری با چنین شدتی نظریه ارزش کار را رد میکنند؟ درسنامه سال اول دانشکده حقوق تهران به این پرسش اینطور پاسخ می دهد: "ارزش فقط مولود کار کارگران نبوده، بلکه کار و فعالیت کار فرما و همچنین نقش سایر عوامل تولید، یعنی طبیعت و سرمایه را هم باید در تکوین ارزش موثر دانست<sup>(1)</sup>."

چنانکه می بینید، تئوری مارکس به این علت رد نمی شود که نادرست است، بلکه به این علت نادرست اعلام می شود که اگر پذیرفته شود "نقش سایر عوامل تولید" و لذا سهم حضرات زمینداران و سرمایه داران از حاصل زحمت کارگران زیر علامت سؤال قرار خواهد گرفت. چرا که تئوری ارزش کار، اساس تئوری اضافه ارزش است.

در اقتصاد سیاسی بورژوازی معاصر جریان ها و مکاتب گوناگون وجود دارد که گاه با هم در مجادله اند و گاه یکدیگر را تکمیل می کنند. اما تمام آن ها در انکار تئوری کاری ارزش و جانشین کردن آن با انواع نظریات روانی انفاق نظر دارند. بنابر تئوری روانی، کالاها خود دارای ارزشی نیستند. آنچه به آن ها ارزش می دهد قضاوت و ارزیابی خریداران است. ارزش کالاها گویا بسته به این است که برای مصرف کننده چقدر "مطلوب" باش. در درسنامه "اقتصاد" که برای سال اول دانشکده حقوق تهران نوشته شده گفته می شود:

"ارزش عبارت از پرتوی است که از شعاع میل و آرزوی ما به روی اشیاء افکنده می شود<sup>(1)</sup>."

"ارزش تجارتي نتیجه مقایسه اهمیت اقتصادي دو یا چن دکالا بنابر این تشخیص اکثریت افراد می باشد<sup>(2)</sup>" این جملات بیان دست و پا شکسته ای است از تئوری روانی ارزش که بنابر آن ارزش اشیاء را "میل و آرزوی ما" (یعنی مصرف کنندگان) و تشخیص اکثریت از "اهمیت اقتصادي" آنها به وجود می آورد.

زندگی واقعی این نظریه را در همان گام نخست رد می کند زیرا کالاهائی مانند نان و آب و لباس که برای اکثریت افراد "اهمیت اقتصادي" و "مطلوبیت حیاتی" دارند در بازار ارزان تر از کالاهائی نظیر اتومبیل لوکس و اشیاء تجملی فروخته می شوند. برای نجات از این دشواری هواداران تئوری روانی ارزش، مفهوم "مطلوبیت نهائی" را به میان می آورند که بنابر آن وقتی انسان کالای معینی را مصرف میکند، به تدریج سیر شده و نیازش به آن کالا کاهش می یابد و در نتیجه آن کالا در نظرش از قدر می افتد. در یکی دیگر از انتشارات دانشگاه تهران که ترجمه يك متن آمریکائی است، برای تشریح این نظر گفته می شود:

"اگر جز جامه های زریفت تن پوشی نداشته باشیم، دیگر به پارچه های زریفت توجهی نخواهیم کرد. قیمت پارچه های بی مقدار بالا خواهد رفت<sup>(1)</sup>."

ساموئلسن نتیجه می گیرد که ارزش کالا مربوط به "حالت روانی" مصرف کننده است، بسته به این است که او چقدر از کالای معین سیراب شده باشد. این "دانشمند اقتصاد سیاسی" برای اثبات نظر خویش اطمینان می دهد که: "تجربیات روانشناسی!! در قرن اخیر این قانون را تأیید کرده است<sup>(2)</sup>."

(1) 89-94-95 -

(1) 94-95 -

(2) 94-95 -

(1) " " 1 . . .

(2) ( ) 40 .



اگر در این به اصطلاح تئوری روانی دقت کنیم خواهیم دید که در آن هیچ چیز تازه ای وجود ندارد. بحث بر سرچگونگی پیدایش تقاضا برای کالای معین است که به شکل پیچیده و عالم نمایانه ای ارائه می شود. ولی حتی در این بحث نیز نظریه روانی ارزش که با چنین حرارتی در دانشگاه های جهان سرمایه تدریس می شود - پیگیر نیست. زیرا اولاً" به جای بررسی بازار وسیع و توده خریداران، حالت روانی مصرف کنندگان منفرد را در نظر می گیرد و ثانیاً" مصرف را از تولید جدا می کند. طبعاً" نمی تواند جوانب مختلف تقاضا را هم که بنیان این تئوری است فرا گیرد.

**شاید "حالت روانی" یک خریدار منفرد را بتوان به روانشناس مراجعه کرد. شاید عروس خانمی برای چشم و هم چشمی با خواهر شوهرش درست همان رنگ لباسی را انتخاب کند که او دارد. اما رفتار میلیون ها و میلیون ها انسان را در بازار با این روانشناسی ها نمی توان توضیح داد. ما در بازار سرمایه داری با مناسبات میلیونی انسان ها در جریان تولید و مصرف و با قوانینی که از تکرار میلیاردها بار مبادله و تلاقی صدها میلیون انسان تولید کننده و مصرف کننده پدید می آید سروکار داریم. در این صورت حتی "حالت روانی" انسانها گروه بندی می شود و قبل از همه به جایی که آنها در تولید اجتماعی اشغال می کنند و سهمی که از حاصل آن می برند بسته است. کرباس پوشی میلیون ها کارگر و دهقان ایرانی از سر سیری و دلزدگی از پارچه های زربفت و ناشی از "حالت روانی" نیست، یک واقعیت عینی اقتصادی است.**

مصرف جدا از تولید وجود ندارد و لذا بررسی تقاضای بازار نیز خارج از روند تولید و مناسبات تولیدی و در کابینه "روانشناسان" مقدور نیست. اقتصاد دانان بورژوا بهتر از هر کسی می دانند که در بازار سرمایه داری تنها تقاضایی معتبر است که قدرت پرداخت داشته باشد. "امیال و آرزوهای ما" اگر کیسه خالی داشته باشیم، کمترین "پرتوی" نخواهد داشت.

از جانب دیگر هواداران نظریه روانی ارزش "فراموش می کنند" که در تولید کالایی، مبادله برقرار است و مبادله دو جانب دارد؛ خریدار و فروشنده و صرفنظر از این که "حالت روانی" خریدار چگونه باشد و او چه درجه ای از "مطلوبیت" را برای کالای معین قائل گردد، تا وقتی فروش کالا برای فروشنده "صرف" نکند معامله انجام نخواهد گرفت. هواداران نظریه روانی ارزش مدعیند که در بازار "مصرف کننده حاکم است"<sup>(1)</sup> در حالی که در واقع امر چنین نیست. چرا که اولاً" هر مصرف کننده ای تنها بر پایه سهمی که از محصول تولید بدست آورده مصرف کننده شده است و ثانیاً، کالاهایی که در بازار به ارزش کمتر از کاری که در آنها نهفته است به فروش رسند، صاحب خود را ورشکست می کنند و دیگر تولید نخواهند شد.

باتوجه به این نقطه ضعف بزرگ نظریه روانی ارزش، اقتصاددانان بورژوا این نظریه را با نظریه دیگری تکمیل کرده اند و آن اینکه تنها "مطلوبیت نهایی" و "حالت روانی" خریدار تعیین کننده ارزش نیست، بلکه "هزینه نهایی تولید" و "حالت روانی فروشنده" نیز از جانب دیگر تعیین کننده است و مبادله در نقطه تلاقی این دو انجام می شود.

### **هزینه نهایی تولید چیست؟**

"هزینه اضافی است که تولید کننده برای تولید یک واحد اضافی از کالا با ارزان ترین روش ممکن پرداخت می کند. هزینه نهایی تولید ماهی، تفاوت کل هزینه 1000 کیلو و 999 کیلو است"<sup>(2)</sup>.

این هزینه را چگونه می توان تعیین کرد؟ با جمع کردن قیمت اجزاء تشکیل دهنده آن. به عبارت دیگر هزینه با هزینه، قیمت با قیمت توضیح داده می شود. یعنی هیچ گونه توضیحی داده نمی شود. هزینه لباس عبارت است از قیمت پارچه به اضافه قیمت دوخت، هزینه پارچه عبارت است از واقعیت پنبه به اضافه قیمت رشتن و بافتن، قیمت پنبه عبارت است از قیمت بذر و آب و هزینه کشت و اجاره زمین و غیره ... اما سرانجام این مسئله اصلی

(1) 101

(2) 73

که قیمت چیست و کالاها چرا قیمت پیدا می کنند و مبنای این قیمت کدام است حل نشده می ماند. در حال که هدف از تمام بررسی های این بخش از اقتصاد سیاسی درست همین بود که این مسئله را روشن کند. با یک نظر کلی می توان دریافت که اقتصاد دانان عامی گرای مدافع سرمایه داری، از عرصه اصلی بررسی اقتصادی - یعنی عرصه تولید فرار می کنند. آن ها نمی خواهند در این امر دقت کنند که در کارخانه یا کارگاه چه می گذرد و کار انسانی که سازنده و آفریننده ارزش هاست چگونه در کالاها جا گرفته و متبلور می شود. تئوری های عامی گرای بورژوازی، صرفنظر از طرز بیان و شیوه استدلال، سرانجام چیزی جز بررسی جوانب معینی از عرصه و تقاضا نیستند. یک اقتصاددان بورژوا می گوید:

حتی می توان از طوطی هم عالم اقتصاد ساخت. تنها کافی است دو کلمه به آن بیاموزیم "عرضه" و "تقاضا" باهمین شیوه است که در دانشگاه های کشورهای سرمایه داری از انسان ها طوطی می سازند، طوطی هایی که ادعای دانشمندی و اندیشمندی دارند، اما جز تکرار مکرر دو کلمه "عرضه و تقاضا" و باقی ماندن در همین سطح کاری ندارند. محدودیت طبقاتی و ترس از دریافت حکم مرگ سرمایه داری، قفسی است که این عالمان طوطی صفت را در خود می فشارد و به آنان امکان نمی دهد که به جای لغزیدن در سطح و تکرار دو کلمه ای که قدرتمندان جهان سرمایه داری به آنان آموخته اند، به عمق مناسبات تولیدی رسوخ کنند و ریشه مسائل را دریابند.

بزرگی اندیشه مارکس در این است که در سطح نمی لغزد و از عرصه مصرف به عرصه تولید می ورد و با موشکافی ستایش انگیزی ریشه مناسبات تولیدی را در می یابد. آموزش اقتصادی مارکس همه جانبه و کامل است. مارکس ارزش مصرف کالاها، نقش آن ها را در رفع نیازمندی های انسان ها و لذا عرضه بازار و مقابله عرضه و تقاضا و تاثیر آن را بر تولید سرمایه داری به هیچ روی از نظر دور نمی دارد. سومین جلد "کاپیتال" این موضوع را به وسعت و دقت بررسی کرده و ما نیز در درسنامه حاضر به آن خواهیم پرداخت. اما مارکس ابتدا بحث عرصه تولید را بررسی می کند. دوجانب کالا یعنی ارزش مصرف و ارزش مبادله آن را از هم تمیز می دهد و خصلت دوگانه ای را که تولیدکالایی به کار انسان می دهد کشف می کند و آنگاه اثر عرضه و تقاضا را در بازاری که کالاهای حاصل کار انسانی در آن عرضه شده اند بررسی می نماید و این بررسی را نه در حالت های استثنائی و موارد نادر. بلکه در بازار پرجوش و خروش تولید کالایی، آنجائی که امر مبادله بی وقفه و میلیاردها باز تکرار می شود انجام می دهد. لنین در بحث از این جانب شیوه بررسی مارکس می گوید.

"اینکه بررسی های مزبور از دیدگاه پدیده های اجتماعی و توده ای و در مجموع اقتصاد سرمایه داری انجام گرفته و نه از دیدگاه حوادث منفرد و نادر و یا ظواهر سطحی رقابت که اقتصاد عامی گرا و یا تئوری معاصر "مطلوبیت نهائی" اغلب بدان اکتفا می کند - گام عظیمی است که علوم اقتصادی در سیمای مارکس به جلو برداشته است<sup>(1)</sup>.

## 11- اهمیت تئوری مارکسیستی - لنینیستی تولید کالایی ساده

بررسی کالا و تولید کالایی در آموزش اقتصادی مارکسیسم - لنیسم جای ویژه ای دارد. این بررسی اولاً از نظر تئوریک، پایه و بنیان بررسی اقتصادی سرمایه داری است. ثانیاً پایه اقتصادی امکان و ضرورت اتحاد پروتاریا را با سایر زحمتکشان غیر پرولتاری و قبل از همه اتحاد کارگران و دهقانان را در مراحل گوناگون انقلاب آشکار می سازد. ثالثاً در زمان ما که راه رشد غیرسرمایه داری و سمت گیری سوسیالیستی در کشورهای جهان سوم مطرح است به کشف محمل های علمی این گذار و طرق و شیوه های درست انجام آن یاری می رساند.

1- اقتصاد سرمایه داری که ما خواهان تجزیه و تحلیل آن هستیم، قبل از همه یک اقتصاد کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید است که بر شالوده تولید کالایی ساده و بر اثر تجزیه آن پدید می آید. و اگر بخواهیم این اقتصاد را به درستی درک کنیم، باید تاریخ پیدایش و تکامل آن را بشناسیم و قوانین

(1) لنین - کارل مارکس از انتشارات حزب توده ایران . ص 16

دروني آنرا كشف كنيم. در کالا و توليد كالائي ما نطفه هاي سرمايه داري را بررسي مي كنيم و آن مفاهيم و قوانين اقتصادي را مي يابيم كه اساس اقتصاد جامعه بورژوازي بر آن استوار است.

بررسي کالا و توليد كالائي را كه ماركس و انگلس آغاز كردند، لنين بدقت دنبال نمود. او تئوري ماركسيستي را در اين زمينه تكامل بخشيد. در مبارزه با "اردنيك ها"، "ماركسيست هاي علني" لنين برپايه كارمايه مشخص روسيه قبل از انقلاب، عمق تضاد توليد كالائي مبتني بر مالكيت خصوصي را آشكار ساخت و قانون مندي پيدايش و تكامل سرمايه داري را از درون توليد كالائي اثبات نمود.

ناردنيك هاي روس، قوانين توليد كالايي را درك نمي كردند و نمي خواستند بپذيرند كه توليد كالائي ساده درمرحله معيني از تكامل خويش به توليد سرمايه داري ارتقاء مي يابد. توليد كنندگان کالا درطول زمان تجزيه مي شوند، برخي از آنان ثروتمند شده و برخي ديگر ورشكست مي شوند و اين تجزيه در صفوف توليد كنندگان کالا در مرحله معيني به تجزيه طبقاتي جامعه، به پيدايش دو طبقه نوين- پرولتاريا و بورژوازي مي انجاميد. ناردنيك ها مدعي بودند كه در روسيه سرمايه داري رشد نخواهد كرد. لنين با تجزيه و تحليل دقيق اقتصاد روسيه و توليد كالائي قبل از كاپيتاليستي آن اثبات كرد كه در روسيه سرمايه داري رشد مي كند و تكامل عيني الزاما سبب ساز تكامل كمّي و كيفي پرولتاريا و تشديد نبرد طبقاتي خواهد بود. توليد كالايي ساده نقطه عزيمت توليد كالايي سرمايه داري است.

"توليد كوچك همواره، همه روزه، هرساعته، به طور خود به خودي و به مقياس وسيع سرمايه داري و بورژوازي را پديد مي آورد"<sup>(1)</sup>.

درکشورما در دهه 1960-1970 انواع نظريات ناردنيكي و آنارشيسستي، زير عناوين "اندیشه هاي صدر مائو" "انقلاب در انقلاب" و غيره و غيره پيدا شد كه ريشه تئوريك آنها درست برعدم درك توليد كالايي مبتني بود. صاحبان اين نظريات توجه نداشتند و برخي از آن ها خود را به نفهمي مي زدند كه جامعه اي كه ميناوي آن بر توليد كالايي استوار باشد، خواه ناخواه آبهستن سرمايه داري است. آنها نمي فهميدند و يانمي خواستند بفهمند كه در زمان ما امپرياليسم با تمام وسائل شيوه توليد سرمايه داري را در كشورهاي كم رشد گسترش مي دهد تا از اين راه براي استعمار نوين پايدگاه اجتماعي بسازد. اما اگر در خود اين كشورها توليد كالائي به درجه معيني از رشد نرسيده بود امپرياليسم در كار خويش موفق نمي شد. پايه گسترش سرمايه داري رشد توليد كالائي در خود اين كشورهاست.

2- تجزيه و تحليل توليد كالايي ساده و درك چگونگي پيدايش و تكامل سرمايه داري از بطن آن، اهميت سياسي ويژه اي براي پرولتاريا دارد. ماركس، انگلس و لنين با بررسي توليد كالايي ساده دريافتند كه توليدكننده كوچك خصلت دوگانه دارد. او از يك سو انسان زحمتكشي است كه با دسترنج خود زندگي مي كند. و از سوي ديگر مالك وسايل توليد است. از يك سو به طور مداوم نگران خطر ورشكستگي است و احساس مي كند كه متناسب با رشد سرمايه داري به صفوف پرولتاريا رانده مي شود، و از سوي ديگر همواره با اميد زنده است كه شايد بخت ياري كند، بساط او گسترش يابد و او تا مقام يك سرمايه دار بالا رود. به علت اين خصلت دوگانه، توليدكننده كوچك در عرصه سياست نيز خصلت دوگانه دارد و ميآن پرولتاريا و بورژوازي درنوسان است.

تشخيص درست اين خصلت دوگانه و نتايج حاصل از آن براي تعين استراتژي و تاكتيك پرولتاريا در انقلاب: هم در انقلاب دموكراتيك و هم در انقلاب سوسياليستي، داراي اهميت ويژه اي است. ريشه بسياري از نظريات ناسالم و نادرست رويزبونيستي را بايد در عدم درك و عدم پذيرش اين خصلت دوگانه جست. برخي از محافل چپ نما و "چپ" تنها به جانب ارتجاعی و سازشکارانه توليد كننده كوچك نظر دارند. در زمان حيات ماركس، رهبران حزب سوسيال دموكرات آلمان در برنامه خود، مصوبه كنگره "گوتا" نوشته بودند كه نسبت به طبقه كارگر، همه طبقات ديگر "فقط يك توده ارتجاعی هستند" ماركس و انگلس اين نظر را به طور قطع رد كردند و به

(1) لنين،منتخابات، چاپ فارسي 1953، جلد دوم، بخش دوم، ص 411

سوسیال دمکراتهای آلمان تذکر دادند که به خصلت دوگانه تولید کننده کوچک و به ویژه توده دهقانان توجه کنند و بدانند که وظیفه آنها جلب این توده است و نه طرد آن.

این نظریات چپ روانه، بعدها به طور منطقی، مانند هر نظر چپ روانه پیگیری به نظریه راست بدل شد و رهبران انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی "انقلاب سوسیالیستی را به زمانی موکول کردند که طبقه کارگر اکثریت مطلق جامعه را تشکیل دهد" آنها محملی برای اتحاد پرولتاریا و دهقانان که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می دهند نمی دیدند و مدعی بودند که تا وقتی پرولتاریا اکثریت قاطع جامعه را تشکیل ندهد دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری اقلیت است.

در جنبش انقلابی روسیه، اینگونه نظریات "چپ" و راست در جریانات سیاسی ناسالمی نظیر "تروتسکیسم"، "اس - ارها"، "منشویک" منعکس شد. تروتسکی "چپ" می رفت و شعار می داد که: "مرگ برترار - زنده باد انقلاب سوسیالیستی" یعنی سرنگونی تزارسم را برابر آغاز انقلاب سوسیالیستی می دانست و جنبه دمکراتیک نبرد ضدتزاری را درک نمی کرد و به این ترتیب در واقع روی بخش اعظم مردم روسیه که از دهقانان و خرده بورژوازی تشکیل می شد خط می کشید. "سوسیال رولوسیونرها" (اس - ار) ها نماینده همان خرده بورژوازی بودند که از ترس رشد سرمایه داری و قدرت گرفتن پرولتاریا وجود مبارزه طبقاتی و جنبش توده ای را نفی می کردند و برای خود این وظیفه و رسالت تاریخی!! را قائل بودند که از طریق ترور فردی، توده های لخت را بیدار کنند. و منشویک ها - عملا" نمایندگی سرمایه داری را به عهده داشتند که از درون تولید کالایی بالا می آمد.

ما هم اکنون در جنبش انقلابی ایران نمایندگان همه این نوع جریان ها را که زیر نام و عنوان جدید، همان حرفهای کهنه را می زنند می بینیم.

لنین پرچم مارکسیسم انقلابی را در روسیه - و در دوران امپریالیسم در مقیاس جهانی برافراشت. او با تحلیل دقیق تولید کالایی در روسیه و رشد سرمایه داری بر زمینه آن، تاکتیک انقلابی کمونیست ها را، هم در انقلاب دمکراتیک و هم در انقلاب سوسیالیستی تعیین کرد و سپس با تحلیل ماهیت امپریالیسم تئوری کامل انقلاب سوسیالیستی را عرضه داشت و در اتحاد شوروی به ثمر رسانید.

پایه تئوریک اثر دوران ساز لنین "دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک" را تحلیل تولید کالایی و رشد سرمایه داری تشکیل می دهد. لنین بر این پایه تئوریک است که امکان اتحاد کارگران و دهقانان را در انقلاب دمکراتیک، ضرورت رهبری طبقه کارگر در این انقلاب و امکان فرا روییدن آن را به انقلاب سوسیالیستی اثبات می کند و می گوید:

"در راس تمام مردم به ویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان در راه سوسیالیسم به پیش"<sup>(1)</sup>.

خصلت دوگانه تولید کننده کوچک و نوسان او میان پرولتاریا و بورژوازی از یکسو امکان بزرگی برای کار انقلابی پرولتاریا ایجاد می کند و از سوی دیگر وظیفه سنگین نبرد سیاسی و ایدئولوژیک و روشنگرانه در این عرصه را بر دوش پرولتاریا می گذارد. این خصلت دوگانه زمینه ای است برای پیدایش انواع نظریات "چپ" روانه و ماوراء انقلابی که در عمل به ضد انقلاب می پیوندند. خصلت دوگانه این قشر هم برای تبلیغات انقلابی پرولتاریا و هم برای تبلیغات ضد انقلابی بورژوازی گاه فاشیستی، زمینه فراهم می آورد و سرزشت انقلاب بسته به آن است که پرولتاریا یا بورژوازی، دموکراسی یا فاشیسم و استبداد عوام فریب کدامیک می توانند این توده وسیع و متزلزل را جلب کنند.

لنین همواره روی اهمیت کار روشنگرانه و انقلابی در میان این قشر تکیه می کند و می خواهد که کمونیست ها "خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه و به خصوص دهقانان را به سطح دموکراتیسم پیگیر پرولتاریا که خصوصیت کامل طبقاتی خود را حفظ می کند، ارتقاء دهند"<sup>(1)</sup>.

"هر چه ذهن دهقانان روشن تر باشد به همان نسبت آنان پیگیرتر و یا عزمی راسخ تر از انقلاب دموکراتیک طرفداری خواهند کرد"<sup>(2)</sup>.

اگر کمونیست ها "مردم را به طبقات تجزیه می کنند برای این نیست که طبقه پیشرو دور خود بتند و حدود خود را تنگ تر کند.... بلکه برای این است که طبقه پیشرو بدون آسیب از تزلزل و ناپایداری و بی تصمیمی طبقات بینابینی بتوانند با انرژی بیشتر و شور بیشتری در راه آرمان تمام مردم و در راس تمام مردم مبارزه کند"<sup>(3)</sup>.

3- تجزیه و تحلیل تولید کالایی و درک قوانین تکامل آن ، برای شناخت جوامع در حال رشد زمان ما و تعیین مسیر تکامل آینده آنان نیز اهمیت فراوان دارد. بسیاری از این جامعه ها هنوز در مراحل قبل از سرمایه داری قرار دارند. اما مناسبات کالایی چه کالایی که در داخل تولید می شود و چه کالایی وارداتی بر اقتصاد آن ها حاکم است. این جامعه ها به شدت در معرض تجزیه طبقاتی قرار دارند. در آن دسته از کشورها که رژیم های وابسته به امپریالیسم دارند. نظیر جامعه ایران، سرمایه داری نه تنها با سیرعادی خود تکامل می یابد بلکه از بالا و به طور آگاهانه ساخته می شود. و در آن دسته از کشورها که رژیم های مترقی دارند، اقداماتی برای جلوگیری از تکامل سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم از راه رشد غیرسرمایه داری انجام می گیرد. درک ساختار این جوامع و مسیر تکامل آنها و همچنین شناخت قانونمندی تکامل غیرسرمایه داری در اتخاذ سیاست های درستی که بهترین، سریع ترین و بی دردترین راه رشد را برای جامعه تامین کند بدون آشنایی کامل با قوانین تولید کالایی مقدور نیست و پرولتاریای آگاه در این کشورها نمی تواند سیاست درستی در پیش گیرد، اگر به طور کامل بر این قوانین مسلط نباشد.

در کشور ما چنانکه می دانیم، از يك سو سرمایه داری با سرعت توفانی رشد کرده و میلیونها تولید کننده كوچك را در زیر چرخهای سنگین خود له می کند و از سوي دیگر هم هئیت حاکمه و هم برخی گروه های انقلابی نما رشد سرمایه داری را انکار می کنند. هئیت حاکمه ایران مدعی است که نه سرمایه داری، بلکه جامعه موزون و هماهنگ با تمدن ایرانی بنا می کند و به سوي "تمدن بزرگ" روان است. گروههای انقلابی نما نیز گاه از روی نادانی و گاه دانسته و به قصد خرابکاری رشد سرمایه داری را در ایران نمی پذیرند و یا آن را به گونه ای نادرست تحلیل می کنند و بر مبنای آن انواع سیاست ها و ایدئولوژی های ضد انقلابی و ضد کمونیستی و انحرافی عرضه می دارند.

برنامه ای که حزب توده ایران برای تحول بنیادی جامعه ایران تدوین کرده و سیاستی که دنبال می کند بر پایه تحلیل علمی جامعه ایران و ساختار اقتصادی آن و سلطه تولید کالایی در آن متکی است ما این مطلب را به جای خود با وسعت بیشتری بررسی خواهیم کرد.

(1) 63

(2) 120